

روزانه در تقویم تعلیق می کرده است. و خدا را شکر که «روضة‌های رضوانی» آیدنلو ناچیز نشد و سر از حوادث ایام به در برد، درحالی که این یادداشت‌ها هم مثل آن روضه‌های رضوانی، ناخواهان‌هایی داشته و حتماً کسانی همچون «نویان / تومان» یا «طغرل برار» بوده‌اند که در پی فرصتی برآیند و آن یادداشت‌های رضوانی را ناچیز کنند و خداوندش را هم به قلعت بفرستند! (بیهقی، ۱۳۸۸: ص ۷۴۰).

آذربایجان با آن همه چهره مؤثر و کتاب و یادمان تاریخی و فرهنگی و حرکت و نهضت و جنب و جوش آزادی خواهی و مطبوعات درخشان، که روزگاری کانون توجه و دیار مألوف بوده و توانسته است اسدی را از طوس و کمال را از خجند به این دیار بکشاند، در این کتاب چهره‌ای شفاف و مهرآفرین یافته، به طوری که خواننده ناآشنا را همدل و آشنا و محقق آگاه را کنجکاو و دل‌بسته خود می کند. این همان کاری است که بیهقی با تاریخ روزگار خود کرده است.

حس مشترکی که از خواندن کتاب «آذربایجان و شاهنامه» برای خواننده حاصل می شود، او را متقاعد می کند که آذربایجان را دوست بدارد و از بی مهری برخی کسان، که بی محابا بر شاهنامه می تازند و به ناحق آن را به این یا آن گرایش و سلیقه منتسب می دارند، یا بدتر از آن ندای دوگانگی و بیگانگی سرمی دهند، در شگفت بماند! «آذربایجان و شاهنامه» حضور درخشان آذربایجان را در پیکره کلی هویت ایرانی تمام قد نشان می دهد و به خواننده می گوید که به دور از هرگونه جانبداری و تعلق خاطر بی منطق، این بخش از خاک خدا چونان رأس و رئیس هویت ایرانی در آن پیکر کلی نمودار گشته است که اگر نبود یا جور دیگری می بود، با این پیکر بی سر، ایرانیت دیگر آن مفهوم درخشان و تاریخی خود را نمی توانست سرفرازان بنماید. «آذربایجان و شاهنامه» تنها از آذربایجان و شاهنامه سخن نمی گوید، در جان این کتاب روح بلند ایران فرهنگی با هویت دیرین و درخشان تاریخی آن نمودار گشته است. سوز دل و شوق گفتاری که در سطور این کتاب موج می زند، خواننده را با خود می برد و حس می کند گمشده خود را باز یافته است، چرا که در فصول و صفحات آن با نادانسته‌های زیادی روبه‌رو می شود و از آن برتر دانسته‌های خود را هم با مرور در صفحات آن تازه‌تر و دوست‌داشتنی‌تر می بیند. در نظر من، همانگونه که تاریخ بیهقی به لحاظ نفاست زبان و صمیمیت و حسن تأثیر نگین تاریخ‌های گذشته می تواند تلقی شود، کتاب «آذربایجان و شاهنامه» هم در میان پژوهش‌های ادبی و فرهنگی عصر حاضر، می تواند جایگاه مشابهی به خود اختصاص دهد. شیرینی کار در این است که از شاهنامه در آذربایجان اینگونه شیفته‌وار سخن گفته شده، و شیرین‌تر آنکه این گفتارها و گفته‌ها بر زبان و قلم یک آذربایجانی، آن هم در خود آذربایجان، جاری شده است، که جاری تر باد!

«آذربایجان و شاهنامه» را کتاب مهر یافتیم، مهر به سرزمین مادری در دامان ما بزرگ وطن.

برای سجاد آیدنلو مهر آوری، دیر زبستی، و کامیابی فراوان تر آرزو دارم. □

پژوهش‌های صمیمانه و از جان برآمده همیشه کار خودش را می کند. راست است که پژوهش کنشی عاطفی نیست، یا نباید باشد، که خواننده را بی جهت و کورانه با خود همراه و هماهنگ کند و قدرت اندیشیدن و داوری منصفانه را از او بگیرد. اما اگر پژوهشی با ژرفای روح بتواند پیوند برقرار کند و اخلاص و اعتقاد و شور و شیدایی نویسنده نسبت به موضوع را در ذهن خواننده برانگیزد، به طوری که در طول کار پژوهشگر و خواننده گویی با هم رو در رو در حال گفتگو باشند، اطلاعات را نه صرفاً به صورت اطلاع صرف، بلکه به گونه‌ای شهودی با هم در میان بگذارند، بی گمان باید از تأثیر بیشتر و ژرف‌تری برخوردار باشد.

ما تاریخ بسیار خوانده‌ایم و کتاب‌های فراوانی هستند که آگاهی‌های زیادی به ما می دهند، اما تأثیری که فی‌المثل تاریخ بیهقی در روان خواننده بر جای می گذارد و حسی که به ما منتقل می کند، با هیچ کتاب تاریخ دیگری قابل مقایسه نیست. اگر بخشی از تأثیری که خواندن تاریخ بیهقی در جان خواننده بر جای می گذارد، ناشی از چیرگی نویسنده بر ظرافت‌های زبان و به اصطلاح معلول هنر نویسندگی بیهقی باشد، بی گمان بخش دیگری - و به نظر من بخش عمده‌تری - از این تأثیرگذاری را باید به پای صمیمیت و صداقت نویسنده و حس تعلق خاطر و دلسوزگی او به مسائل و جریان‌های عصر وی بگذاریم. می دانیم که بیهقی مطالب این کتاب را در دوران خدمت خود در دربار غزنه و در متن ماجراها روزانه یادداشت و، به قول خود او، در تقویمی تعلیق می کرده و بر آن بوده است که این یادداشت‌های روزانه را هر چه زودتر برای ثبت در تاریخ به قلم بیاورد. زمانی هم که، باز به قول خود او، «همه آن نسخه‌ها» را، که به روزگار گرد آورده بود، رندان «به قصد ناچیز کردند»، با حسرت و افسوس یاد می کند که: «دریغا و هزار بار دریغا که آن روضه‌های رضوانی بر جای نیست که این تاریخ بدان چیزی نادر شدی» (بیهقی، ۱۳۸۸: ۱/۲۹۳)، و این امر تعلق خاطر و در نتیجه صمیمیت او را با موضوع کارش به خوبی نشان می دهد و همین علاقه باطنی به موضوع کار است که خواننده را با خود می برد «هر جا که خاطر خواه اوست».

نمی دانم چرا وقتی صفحاتی از کتاب «آذربایجان و شاهنامه» را برای نخستین بار خواندم و دیدم که مؤلف در مقدمه نوشته است: «از حدود سال‌های ۱۳۸۰ تا ۱۳۸۱ موضوع مهم «آذربایجان و شاهنامه» به یکی از کارهای تحقیقی بنده تبدیل شد و در کنار مقالات پژوهشی، نقد کتاب، تصحیح و تألیف کتاب‌های مختلف در حوزه شاهنامه پژوهی، به هر نکته و مطلبی که درباره موضوع مذکور می رسیدم بی‌درنگ آن را یادداشت می کردم و در برکه‌دان‌های مخصوص این موضوع نگه می داشتم» (آذربایجان و شاهنامه، ص ۲۶)، یاد بیهقی افتادم که آن روضه‌های رضوانی را چگونه



محمد جعفر یاحقی